

داستان بنای مسجد مدینه

(۲)

حجة الاسلام والمسلمین رسولی محلاتی

را بصورت نشر در می آورد و میگفت:

اللَّهُمَّ لَا تَعْشِرْ لِأَعْيُنِ الْأَجْرَةِ فَازْحَمِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ
و این بخاطر آن بود که از خواندن شعر و انشاد آن پرهیز
می کرد، که موارد مشابهی هم در تاریخ دارد...

و در وفاء الوفاء سمهودی آمده که علی بن ابیطالب
علیه السلام نیز در کار مسجد شرکت کرده و کار می کرد و برای
خود رجزی داشت و می خواند:

لَا تَشْتَوِي مَنْ يَغْمُرُ الْمُسَاجِدَ بِذَاتِ فِيهِ قَانِعاً وَقَاعِداً
وَمَنْ يَسْرِي عَنِ الْعُبَّارِ حَانِداً

یعنی مسأوی نیست کسی که تعمیر مساجد می کند و ایستاده و نشسته
در آن تلاش و کوشش دارد، با آن کسی که از غبار و گرد و خاک (مسجد)
و گردان است (و حاضر نیست حتی گرد و خاک آن هم به بینی او برسد).

مورخ مزبور، می گوید: علی بن ابیطالب وقتی این رجز
را خواند که مشاهده کرد عثمان بن عفان که مردی نظیف بود
وقتی خشتی را برمی دارد و بر زمین می گذارد آستین خود را
تکیان داده و جامه اش را می تکاند تا گرد و خاک بر آن
نشیند، و با مشاهده این وضع بود که علی علیه السلام به او
نگریسته و این رجز را خواند...

عمار بن یاسر نیز که این رجز را از علی علیه السلام شنیده
بود آن را می خواند. بی آنکه بداند منظور علی علیه السلام از
آنکس کیست. در این وقت گذار عثمان به عمار افتاد و چون
شنید که آن رجز را می خواند با ناراحتی و با چوب دستی که در

روایات جالبی در داستان بنای مسجد:

در داستان بنای مسجد مدینه روایات جالبی نیز نقل شده
که ذکر آنها خالی از فایده و لطف نیست مانند این روایت:

۱- رسول خدا (ص) از خواندن شعر پرهیز می کرد:

اهل تاریخ گفته اند: هنگامی که مسلمانان و مهاجرو
انصار دست به کار ساختمان مسجد شدند رسول خدا
صلی الله علیه وآله نیز برای تشویق و ترغیب آنها شخصاً به
کمک آنها آمد، و بهمین منظور ردای خود را از دوش برگرفت و
خشت و سنگ بدوش گرفته پای کار می برد.

و چون مردم آن منظره را مشاهده کردند رداها را از دوش
افکنده و شروع به حمل مصالح و کمک به ساختمان مسجد
شدند و این ارجوزه را نیز میخواندند:

لَسْنَا فَعْدُنَا وَالنَّبِيُّ يَفْعَلُ لَذَاكَ مِمَّا الْخَيْلُ الْمُفْعَلُ

یعنی - اگر ما بنشینیم و رسول خدا کار کند براستی که این عمل از ما
گذراهی است و کار ما بشودنی.

و گاهی نیز این ارجوزه را میخواندند:

اللَّهُمَّ لَا تَعْشِرْ لِأَعْيُنِ الْأَجْرَةِ - اللَّهُمَّ اَرْحَمِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ

بار خدا یا زندگی نیست جز زندگی آخرت، بار خدا یا انصار و مهاجرین را
مورد مهر و رحمت خویش فرارده.

رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز برای هماهنگی و تشویق
آنان مضمون شعر را زمزمه می کرد، اما نه به صورت شعری بلکه آن

دست داشت به او اشاره کرده گفت:

«باین شمیة... لتكفن أو لا تعرضن بها وجهك...!»

ای فرزند سمیه... یا این که از خواندن این رجز خودداری کن یا اینکه با این چوب بر صورتت خواهم زد!

و در سیره ابن هشام داستان را به همین گونه نقل کرده بی آنکه اسم عثمان را ببرد و بجای آن گفته: مردی که در آنجا بود و چون این رجز را شنید به عمار گفت:

«قد سمعت ما تقول منذالایوم باین شمیة، والله انی لأرانی سأعرض هذه العضا لإثنک».

ای پسر سمیه من امروز مرتباً شنیدم آنچه را گفتی، و بخدا چیزی نمانده که این «عصا» را به بینی تو بکوبم!

و در پاورقی آن نقل شده که ابن هشام به خاطر اینکه کسی نام آن مرد را به بدی نبرد نامش را ذکر نکرده و سپس از ابی ذر نقل کرده که نام آن مرد عثمان بن عفان بوده...

و بهر صورت در کتاب مزبور (یعنی سیره ابن هشام) آمده که وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله، داستان مزبور را شنید غضبناک شده و فرمود:

«ما لهم ولعمارة يدعونهم إلى الجنة ويدعونهم إلى النار، إن عمارة جلدة ما بين غنبي وأغني».

اینها را با عمار چه کارا! او اینها را بسوی بهشت میخواند و آنها او را بسوی دوزخ میخوانند! برآستی که عمار همانند پوست میان دو چشم و بینی من است!

و در وفاء الوفاء مسعودی قسمت اول روایت یعنی جمله «ما لهم ولعمارة يدعونهم إلى الجنة ويدعونهم إلى النار» را نقل نکرده و تنها همان قسمت دوم یعنی «ان عمارة جلدة ما بين غنبي وأغني» را نقل کرده است.

یک تذکر کوتاه

در اینجا تذکر یک مطلب لازم است و آن اینکه برطبق روایاتی که رسیده^۱ مسجد مدینه در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله دوبار ساخته شد یک بار اصل بنای آن بود و بار دوم بنای دوم که بمنظور توسعه آن انجام شد، بنای اول همان سال اول هجرت بود، و بنای دوم در سال هفتم و پس از فتح خیبر بوده بتفصیلی که در تاریخ آمده و داستان عثمان و

برخورد او با عمار بن یاسر. چنانچه از روی هم رفته روایات استفاده میشود در بنای دوم و سال هفتم بوده... زیرا طبق روایات دیگر، عثمان بن عفان در سال اول هجرت هنوز در حبشه بوده و در حال هجرت پسر میسرده و سال دوم هجرت بمدینه آمده است و برای تحقیق بیشتر در این باب به کتاب وفاء الوفاء مسعودی و الصحیح من السیره مراجعه فرمائید.^۲

۲- و این هم فضیلتی دیگر از عمار و خبری غیبی از رسول خدا (ص)

و در همین ماجرای بنای مسجد مدینه داستان جناب دیگری نقل شده که حاوی معجزه ای از رسول خدا (ص) است یعنی خیراز آبنده ای دور، و فضیلت بزرگ دیگری از عمار بن یاسر رضوان الله تعالی علیه. و آن داستان چنین است که در سیره ابن هشام و صحیح مسلم و کتابهای دیگر به منتهای مختلف و با مختصر اختلافی نقل کرده اند که:

در داستان بنای مسجد مدینه و نقل مصالح ساختمانی، مردم بیشترین بار را بردوش عمار میگذارند و بیشترین کار را از او می کشیدند و او را خسته و کوفته کردند تا جایی که وی بنزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده عرض کرد:

«یا رسول الله قتلونی».

ای رسول خدا! مرا کشته!

ام سلمة گوید: پس رسول خدا (ص) را دیدم که موهای مجعد سر عمار را با دست مبارک خود می تکاند و به او میفرمود:

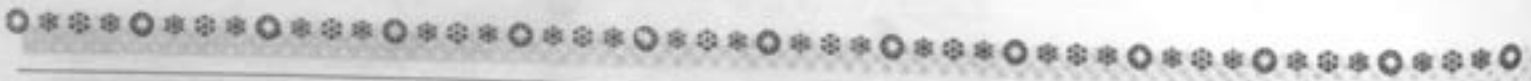
«أشوا بالذین یقتلونک، إنما تقتلک الفیة الباغیة»!

اینها ایستند که تو را می کشند، بلکه تو را گروه ستمکار خواهند کشت!

و در نقل دیگری است که به او فرمود:

«این شمیة! للناس أجر و لک اجران، و آخر زادک شریة من لبن و تقتلک الفیة الباغیة».

ای فرزند شمیة! مردم یک پاداش دارند و تو را دو پاداش است، و آخرین نوشته تو (از دنیا) شریتی است از شیر، و تو را گروه ستمکار میکشند. و در روایت ابوسعید خدری که ابن کثیر و دیگران نقل کرده اند اینگونه است که فرمود:



انقلاب اسلامی ایران نیز که به برکت پیش نافذ بنیانگذار آن فرزند خلف امیرالمؤمنین علیه السلام امام خمینی، خطوط اصلی سیاستهای داخلی و خارجی خود را از آن حضرت که مفسر واقعی سیاست رسول اکرم صلی الله علیه وآله و اسلام ناب است گرفته، در بسیاری از مبانی اصولی سیاسی خود از قبیل: سیاست نه شرقی و نه غربی، سیاست حمایت از محرومین و مستضعفین، و سیاست ایستادگی در برابر مستکبرین و در رأس آنها آمریکا، متهم به بی سیاستی است. و این از افتخارات بزرگ این انقلاب و نشانه اصالت و صحت حرکت آن است.

ادامه دارد

۱- غررالحکم، ج ۶ ص ۴۷۳ حدیث ۱۱۰۱۰.
 ۲- اصول الکافی، ج ۱ ص ۲۰۲.
 ۳- برگزیده افکار راسل، صفحه ۳۰۲.
 ۴- برگزیده افکار راسل، صفحه ۲۲۲.
 ۵- نهج البلاغه، سطر ۱۹۸.
 ۶- نگاه کنیده شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ص ۲۱۲ تا ۲۶۰.
 ۷- نشیبه در اسلام، صفحه ۵۵-۵۷.

مقداری شیر بود که غلامش برای او آورد، و جالب این است که در آنروز وقتی شیر را نوشید گفت:

«سِعِفْتُ خَلِیْلِ وَشَوُّكَ اللهُ یَقُولُ: إِنَّ أَحْمَرَ أَوْلَادِكَ مِنَ الدُّنْیَا شَرِبَهُ قَبْلَ»

«من...»

مطلب اینست که رسول خدا صلی الله علیه وآله ششیم که فرمود: برامتی که آخرین توشه تو از دنیا شربتی از شیر خواهد بود.

و ما شرح ماجرای جانگداز شهادت عمار را در تاریخ زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام بتفصیل نقل کرده ایم هر که خواهد بدانجا مراجعه کند.^۷

ادامه دارد

(۱) سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۴۹۷، وفاء الوفاء، سهدوی، ج ۱ ص ۳۲۹.
 (۲) برای اطلاع از اینگونه روایات به کتاب وفاء الوفاء، ج ۱ ص ۳۳۸ به بعد مراجعه شود.
 (۳) وفاء الوفاء، ج ۱ ص ۳۳۲ و ۳۳۸، والصحیح من السیره، ج ۳ ص ۲۰.
 (۴) سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۴۹۶.
 (۵) سیره ابن کثیر، ج ۱ ص ۳۰۷.
 (۶) وفاء الوفاء، سهدوی، ج ۱ ص ۳۳۱-۳۳۲.
 (۷) زندگانی امیرالمؤمنین، ج ۲ ص ۱۲۱ تا ۱۳۱.

موجود است. گذشته از این که مخالفین علی در راه پیروزی و رسیدن به هدف خود را از هیچ جرم و جنایت و نقض صریح اسلام (بدون استثناء) فروگذار نمی کردند و هر لگه را به نام این که صحابی هستند و مجتهدند، می شستند، ولی علی به قوانین اسلام پای بند بود.^۲

حاصل کلام علامه را در دو جمله می توان خلاصه کرد:
 ۱- حکومت امام یک نهضت انقلابی بود و یکی از اصلی ترین پایه های حکومت انقلابی سازش ناپذیری با انحرافات است.

۲- در اسلام هدف وسیله را مباح نمی کند و امام به دلیل نقد به موازین اسلامی نمی توانست از روشهای نامشروع برای تحقق اهداف سیاسی استفاده کند.

باری، نکته اصلی در دفاع از سیاست امام علی علیه السلام یک کلمه بیش نیست و آن این است که سیاست به مفهوم رسمی آن چیزی جز تزویر و خیانت نیست و به این مفهوم علی نباید سیاستمدار باشد و این یکی از بزرگترین افتخارات زندگی پربرکت و سیره عملی آموزنده اوست.

بقیه از داستان بنای مسجد مدینه

«وَفُتِحَ عَمَّارُ نَفْسُهُ الْغَضَّةَ الْبَاقِيَةَ بَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَذْعُوهُ النَّارَ»^۵

دریغ بر عمار که او را گروه ستمکار می گشتند در حالی که او ایشانرا بسوی بهشت میخواند و آنها او را بسوی دوزخ دعوت میکنند!

و در برخی از روایات آمده که بدنبال آن نیز به عمار فرمودند:

«وَأَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^۶

و تو از اهل بهشت خواهی بود. و چنانچه میدانیم عمار در جنگ صفین در لشکر علی بن ابیطالب علیه السلام بود و پس از آنکه مدتی از آن جنگ خانمانسوز و تاسف بار که به توطئه معاویه و همدستانش واقع شد گذشت در یکی از روزها که جنگ منخشی در گرفت عمار بن یاسر بدست لشکر معاویه ستمکار و یارانش به شهادت رسید، و همانگونه که رهبر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر داده بود آخرین توشه او هم که نوشید